بسم الله الرحمن الرحيم

# مقدمه

در باب کذب هزلی عرض شد علاوه بر مقام اول که مقتضای قواعد بود، باید دید در مقام دوم که روایات است چه دلیل خاصی وجود دارد. گفتیم عمده روایات در باب صد و چهل کتاب العشره است که دو روایت را ملاحظه کردید که سند روایت اول ضعیف بود، ولی دلالتش قابل‌قبول بود. روایت دوم امکان تصحیح داشت، اگر چه دلالتش بر حرمت تام نبود؛ اما ادامه بحث

# روایت سوم:

**مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي الْمَجَالِسِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ زِيَادِ بْنِ مَرْوَانَ الْقَنْدِيِّ عَنْ أَبِي وَكِيعٍ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّبِيعِيِّ عَنِ الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ عَنْ عَلِيٍّ (ع) قَالَ: «لَا يَصْلُحُ مِنَ الْكَذِبِ جِدٌّ وَ لَا هَزْلٌ- وَ لَا أَنْ يَعِدَ أَحَدُكُمْ صَبِيَّهُ ثُمَّ لَا يَفِيَ لَهُ- إِنَّ الْكَذِبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ وَ الْفُجُورَ يَهْدِي‌ إِلَى النَّارِ- وَ مَا يَزَالُ أَحَدُكُمْ يَكْذِبُ حَتَّى يُقَالَ كَذَبَ وَ فَجَرَ- وَ مَا يَزَالُ أَحَدُكُمْ يَكْذِبُ حَتَّى لَا يَبْقَى مَوْضِعَ إِبْرَةٍ صِدْقٌ- فَيُسَمَّى عِنْدَ اللَّهِ كَذَّاباً»[[1]](#footnote-1).**

در این روایت حضرت فرمودند کذب، جد و هزل آن صلاح نیست، بعد هم فرمودند «**إِنَّ الْكَذِبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ وَ الْفُجُورَ يَهْدِي‌ إِلَى النَّارِ**» و اضافه می­کنند که مداومت شخص در کذب، به تدریج او را کذاب می­کند.

## بیان استدلال به روایت

در استدلال به این روایت گفته شده است که در اینجا تصریح به اطلاق شده است؛ «**إِنَّ الْكَذِبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ وَ الْفُجُورَ يَهْدِي‌ إِلَى النَّارِ**» و لذا دیگر نمی­توانیم بگوییم که در اینجا کذب را به داعی جد حمل می­کنیم. آن‌که به داعی هزل هم باشد، مشمول حکم هست.

### بررسی سندی و دلالی روایت

#### الف: بررسی سندی

این روایت از حیث سند به دلیل وجود برخی افراد ضعیف است:

1 ـ «أبی وکیع» که در این سلسله قرار گرفته بوده و هیچ توثیق عام و یا خاصی در باب او وارد نشده است.

2 ـ در مورد «أبی اسحاق» هم شاید همین را بتوانیم بگوییم. وی از اصحاب امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) بوده و علی‌رغم این‌که یک صحابی شناخته شده بوده و حتی بعض عامه هم او را قبول دارند، ولی توثیق خاصی در مورد او وجود ندارد، البته در حال حاضر آنچه به ذهن دارم «أبی وکیع» است که توثیق ندارد.

3 ـ در مورد «احمد بن محمد بن یحیی» هم بحث­هایی وجود دارد که لازم است به‌طورجدی به آن پرداخته شود.

به‌هرحال در سلسله سند این حدیث «أبی وکیع» قرار گرفته و هیچ توثیق عام و خاصی در باب او نیست و لذا روایت به لحاظ سندی ضعیف به شمار می­آید.

#### ب: بررسی دلالی

به دلالت این حدیث اشکال شده و اشکال واردی هم هست و آن این است که در عبارت «**لَا يَصْلُحُ مِنَ الْكَذِبِ**»، «لا یَصلحُ» ظهور در حرمت ندارد، بلکه عدم صلاحِ یک امر است که آن اعم از حرمت یا کراهت است. در اینجا هم به معنای عدم صلاح است و لذا ظهور در حرمت آن محل اشکال است و حداقل در ظهور در حرمتش شک است. علت اینکه گفته­اند ظهور در حرمت دارد این است که می­گویند «لا یصلح»، نفیِ مطلق صلاح است و نفی مطلق صلاح هم حرمت می­شود، ولی «لا یصلح» چنین ظهوری را ندارد؛ زیرا معنای نفی مطلق صلاح این نیست که حتماً در او فسادی هست و حرمت از فساد ناشی می­شود، بلکه اولاً نفی صلاح، مفید فساد نیست، اگر هم باشد مفید یک فساد مطلقی که به معنای حرمت باشد، نیست و لذا «لا یصلح» ظهور در حرمت نداشته، بلکه أعم از جامع بین تحریم و تنزیه، حرمت و کراهت است.

# نتیجه

این روایت برخلاف دو روایت قبلی سنداً و دلالتاً ضعیف است، البته روایت دوم و سوم می­توانند مرجوحیت مطلق را که به‌نوعی منطبق بر کراهت می­شود، افاده بکنند.

# بیان یک نکته

نکته­ای که در این روایت وجود دارد این است که در معنای عبارت «**إِنَّ الْكَذِبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ وَ الْفُجُورَ يَهْدِي‌ إِلَى النَّارِ**» سه احتمال وجود دارد:

## احتمال اول**:**

معنای «**إِنَّ الْكَذِبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ**» این است که در درون کذب، فجور وجود دارد و همان انسان را فاجر می­کند و لذا این فجور یک امر مترتب بر کذب از نظر زمانی و... است و امر متغایر نیست. با پذیرش این احتمال، شاید کمی ظهور «لا یصلح» در حرمت تقویت شود؛ زیرا بنا بر احتمال اول «فجور» تعلیل است و این تعلیل قرینه می­شود برای حمل «لا یصلح» بر حرمت.

## احتمال دوم**:**

عبارت «**يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ**» به نحوی مقدمه ابتلا به فجور است. اگر این مقدمیت باشد، آن وقت ملازمه با حرمت نیست و ممکن است که کذب هزلی زمینه و وسیله­ای باشد که انسان را به طرف حرام سوق می­دهد. درست مانند همان‌که دیروز عرض کردم که امور مشتبه یا مکروه غالباً مقدمه و زمینه­ای می­شود که انسان به سمت گناه برود. بنا بر احتمال دوم دیگر قرینه­ای بر حرمت وجود ندارد، بلکه شاید به‌گونه‌ای قرینه بر معنای عام باشد، به این بیان‌ که «لا یصلح»؛ یعنی خوب نیست.

## احتمال سوم:

«لا یصلح» به معنای جامع باشد که بین حرمت و غیر حرمت مشترک است، در این صورت این امکان وجود دارد که بگوییم در جدّش حرام و در هزلش کراهت است. در حقیقت «لا یصلح» می­خواهد بگوید کذب خوب نیست، چه جدش و چه هزلش، منتها می­دانیم که در جد جامع بر حرمت منطبق شده، ولی در مورد هزلش چیزی نمی­دانیم و لذا حمل بر امر مطلق می­کنیم و نتیجه­اش کراهت می­شود.

# **روایت چهارم**:

این روایت، وصیت پیغمبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله) به ابی ذر «رحمة الله» است. روایت این است: **مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ فِي الْمَجَالِسِ وَ الْأَخْبَارِ بِإِسْنَادِهِ الْآتِي عَنْ أَبِي ذَرٍّ عَنِ النَّبِيِّ (ص) فِي وَصِيَّتِهِ لَهُ قَالَ:** «**يَا أَبَا ذَرٍّ مَنْ مَلَكَ مَا بَيْنَ فَخِذَيْهِ- وَ مَا بَيْنَ لَحْيَيْهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ- قُلْتُ وَ إِنَّا لَنُؤَاخَذُ بِمَا تَنْطِقُ بِهِ أَلْسِنَتُنَا- فَقَالَ وَ هَلْ يَكُبُّ النَّاسَ عَلَى مَنَاخِرِهِمْ فِي النَّارِ- إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ- إِنَّكَ لَا تَزَالُ سَالِماً مَا سَكَتَّ- فَإِذَا تَكَلَّمْتَ كُتِبَ لَكَ أَوْ عَلَيْكَ- يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَتَكَلَّمُ- بِالْكَلِمَةِ مِنْ رِضْوَانِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- فَيُكْتَبُ لَهُ بِهَا رِضْوَانُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ - وَ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ فِي الْمَجْلِسِ- لِيُضْحِكَهُمْ بِهَا فَيُهْوَى فِي جَهَنَّمَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ- يَا أَبَا ذَرٍّ وَيْلٌ لِلَّذِي يُحَدِّثُ فَيَكْذِبُ- لِيُضْحِكَ بِهِ الْقَوْمَ وَيْلٌ لَهُ وَيْلٌ لَهُ وَيْلٌ لَهُ- يَا أَبَا ذَرٍّ مَنْ صَمَتَ نَجَا فَعَلَيْكَ بِالصَّمْتِ- وَ لَا تَخْرُجَنَّ مِنْ فِيكَ كَذِبَةٌ أَبَداً- قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا تَوْبَةُ الرَّجُلِ الَّذِي يَكْذِبُ مُتَعَمِّداً- قَالَ الِاسْتِغْفَارُ وَ صَلَوَاتُ الْخَمْسِ تَغْسِلُ ذَلِكَ**»[[2]](#footnote-2).

## مضمون روایت

در این روایت پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) به ابوذر می­فرماید: اگر کسی دهان و زبانش را حفظ کند، وارد بهشت می­شود. ابوذر می­گوید: آیا با گفته­هایمان مؤاخذه می­شویم؟ حضرت با تعجب فرمود: مگر غیر از حاصل و دستاورد زبان چیز دیگری انسان را در آتش می­اندازد؟! آدمی تا لب به سخن نگشوده است، سالم می­باشد، اما وقتی که سخن گفت یا موجب ثواب است، یا موجب عقاب است.

حضرت به نحوی حصر می­کند که این محصول زبان‌ که انسان را به جهنم می­کشاند، البته این حصر، حصر اضافی و مبالغی است، نه حصر حقیقی؛ زیرا همه گناهان منحصر در زبان نیستند، ولی حضرت می­خواهند تأکید کنند که این حصر، حصر اضافی برای مبالغه است.

پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) در ادامه می­فرماید: گاهی شخص در مجلسی سخنی می­گوید تا دیگران را بخنداند، ولی با این سخن به جهنم سقوط می­کند، از فاصله­ای که پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) برای مبالغه می­فرماید: «ما بین السماء و الارض»؛ یعنی ممکن است شخص جایگاه خوبی داشته باشد، ولی با سخنی که برای إضحاک و خندان اهل مجلس از او صادر می­شود، از اوج به حضیض سقوط می­کند. بعد حضرت می­فرماید: وای بر کسی که سخن دروغ می­گوید تا مردم را بخنداند، «ویلٌ له، ویلٌ له، ویلٌ له». ابوذر می­گوید: رسول الله! توبه کسی که عمداً دروغ می­گوید چیست؟ حضرت فرمود: استغفار و نمازهای پنج‌گانه این گناه را می­شوید. این همان بیانی است که از پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) در نهج‌البلاغه و از سایر ائمه (سلام‌الله علیهم) نقل شده است و شاید مستفیض باشد که نمازهای یومیه مثل آن آب روانی است که در رودخانه جاری است و هر روز پنج بار افراد می­توانند خودشان را در آن بشویند و کدورت­ها و غبارها را بزدایند. این اثر نماز است که آن آثار را از بین می­برد.

محل بحث در این روایت هم همان کذب هزلی است؛ یعنی همان سخنی که شخص در مجلس بیان می­کند تا دیگران را بخنداند و دروغی است که به شوخی زده می­شود.

### بررسی سندی و دلالی روایت

#### الف: بررسی سندی

سند روایت اشکال دارد، حتی فکر می­کنم اگر از منظر عامه هم نگاه کنیم، باز هم سند این روایت تام نباشد. «عن جماعة» محل بحث است، ممکن است بگوییم مثل «عدةٌ من اصحابِنا» کلینی است و ممکن است که آن را به‌گونه‌ای تصریح کنیم، ولی یکی دو تا که نام برده شد آن­ها توثیق خاص نه عام ندارند و لذا روایت مواجه با ضعف سندی است.

#### ب: بررسی دلالی

از نظر دلالت باید گفت که در این روایت قرینه وجود دارد که کذبِ هزل مقصود است و یا حداقل کذب هزل را هم در برمی­گیرد؛ زیرا اینکه سخنی به دروغ بگوید تا دیگران را بخنداند، این با کذب هزلی سازگار است.

ممکن است کسی این‌گونه جواب بدهد که در این روایت تصریح به هزل نشده است و لذا اطلاقش آن را می­گیرد. بین این دو جواب تفاوت وجود دارد. گاهی می­گوییم مورد این هزل است، مثل جایی که حضرت در مورد «**يُحَدِّثُ فَيَكْذِبُ لِيُضْحِكَ بِهِ الْقَوْم**‏» سه بار می­گوید «**وَيْلٌ لَهُ وَيْلٌ لَهُ وَيْلٌ لَه**‏» که منظور همان کذب هزلی است، اگر این باشد، استدلال قوی می­شود. گاهی هم دقیقاً مورد، کذب هزلی نیست، بلکه یک مفهوم جامعی دارد که هزل را می­گیرد و حالت اطلاقی پیدا می­کند؛ زیرا گاهی دروغی می­گوید که داعی جد هم هست، منتها برای این است که دیگران را بخنداند. دروغی را به دیگران نسبت می­دهد، درحالی‌که واقعاً آن شخص این کار را نکرده است و بر او افتراء می‌بندد تا او را مسخره کنند و بخندند. برخلاف روایات قبلی که هزل را تصریح کرده بود.

### نظر استاد (حفظه الله)

ممکن است بگوییم در این روایت تصریح به هزل نشده است، بلکه مفهوم عامی است که یکی از مصادیقش هم می­تواند هزل باشد، لذا این احتمال یک مقدار استدلال به این روایت را تضعیف می­کند؛ به‌عبارت‌دیگر ازآنجاکه در این روایت تصریح به خصوص هزل نشده است، لذا این روایت هم مانند همه آن روایت قبلی دیگری می­شود که در آن کذب آمده بود و ما در همه آن­ها می­گفتیم کذب معانی متفاوتی دارد که قدر متیقن آن کذب با داعی جد است و لذا به این شکل استدلال به این روایت فرومی‌ریزد؛ زیرا اضحاک مصداق زیادی دارد و همیشه این‌گونه نیست که هزل باشد، پس کذب در اینجا هم می­تواند چند معنا داشته باشد، ما می­گوییم قدر متیقن آن کذب «عن داع الجد» است و هزل را نمی­گیرد و لذا عقاب و خطابی که در این روایت آمده، ممکن است از آن منصرف بشود؛ زیرا با دروغ جدی هم می­شود دیگران را خنداند. ارجاعاتی که در وسائل آمده را ببینید، در هیچ‌کدام تصریح به هزل نشده است و در همه مطلقات کذب آمده است، مانند روایات جهاد نفس که همه را دیدیم، اگر تصریح می­شد من عرض می­کردم. در ادله مطلق کذب هم گفتیم که به داع الجد را می­گوید، نه به داع الهزل، یا حداقل تردید داریم و قدر متیقن را می­گیریم.

# جمع‌بندی

این چهار روایت را ملاحظه کردید و دیدید که هرکدام یک وضعی داشت. چهار وضعیت در اینجا بود: روایت اول دلالتش خوب بود، ولی سندش ضعیف بود. روایت دوم سندش خوب بود، ولی دلالتش ضعیف بود و روایت سوم سنداً و دلالتاً ضعیف بود و روایت چهارم باز سنداً و دلالتاً محل اشکال قرار گرفت. روایتی که بگوییم سند و دلالتش تام باشد و به‌طور خاص حرمت هزل دلالت کند، نداریم بلکه آنچه داشتیم همان روایات مطلق است.

ممکن است کسی بگوید مجموعه این روایات، یک نوع مرجوحیتی را افاده می­کند، خصوصاً روایت دوم که سندش ظن قوی است و قابل‌قبول است، به‌جز شبهه فاصله طبقاتی که «عبد الحمید» با اسبق داشت که کمی تردید ایجاد می­کند، ولی درهرحال این روایت قابل‌قبول است و به‌احتمال‌قوی هم معتبر بود، با توجه به اینکه روایت دوم سنداً و دلالتاً در حد کراهت تمام است، نه اینکه ظهر در کراهت داشته باشد، بلکه باید یک عنوان جامعی بیاورد که وقتی می­خواهد نظر بدهد باید بگوید پسندیده نیست؛ زیرا گاهی یک دلیل ظهور در کراهت دارد که در این صورت می­توان به کراهت نظر داد و گاهی دلیل در جامع به کار رفته است، یا اینکه شبهه داریم و نمی­توانیم بگوییم حرام است یا کراهت. در این دو مورد وقتی می­خواهیم نظر بدهیم، باید عنوان جامع بین حرمت و کراهت را بیاوریم که اگر شرعاً بگوییم در اینجا کراهت دارد، بدعت و تشریع است، پس در مقام اول گفتیم که ادله حرمت کذب شامل کذب شوخی نمی­شود، یا حداقل تردید داریم و نمی­توانیم بگوییم شامل آن می­شود و لذا در آنجا برائت جاری می­کنیم. در مقام دوم دلیلی بر اعاده حرمت تام نیست، ولی می­شود مرجوحیت مطلقه قائل بود، نه کراهت به عنوان کراهت که امر پسندیده­ای نیست و نتیجه آن با کراهت یکی است و خوب است که آدمی آن را ترک کند، منتها عبارت فنی آن این است که این مرجوحیت دارد و انجام کذب هزلی شایسته نیست.

# نظر استاد (حفظه الله)

شاید این روایات را در این حد که مرجوحیت مطلقه باشد، بشود پذیرفت، حتی روایت ابوذر یا روایت اول، در آنجا می­شود گفت یک نوع مبالغه است و همان کراهت را می­خواهد بگوید و به‌نوعی آن مرجوحیت مطلقه را تأیید می­تواند بکند. ازآنجاکه ما مرجوحیت مطلقه را می­گیریم، روایت اول و چهارم هم می­تواند به نحوی آن جامع را تأیید کند و لذا با این نگاه مجموعی که ما به این­ها می­کنیم، مرجوحیت مطلقه را که عملاً بر کراهت منطق می­شود، می­توان پذیرفت.

1. - وسائل الشيعة، ج‏12، ص: 251. [↑](#footnote-ref-1)
2. - همان. [↑](#footnote-ref-2)